**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

جلسه60 – 19/ 12/ 1396 **آیه 230 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه :

استاد گرامی در جلسه پیشین با ذکر تفاوت فعل مجهول و مطاوعه، معنای معروف را بیان کرده، به بررسی آیه شریفه 230 سوره بقره و عدم دلالت آن بر دخول محلل پرداختند. ایشان در این جلسه بحث ظن به زمینه‌سازی برای گناه را مطرح می‌کنند و سپس در بحث آیه 231 می‌فرمایند با توجه به تفاوت متعلق، معنای امساک و تسریح در این آیه با آیه 229 فرق دارد. استاد در ادامه به بررسی معنای ﴿فبلغن اجلهن﴾ از نگاه مرحوم آقای خویی که متفاوت از سایر مفسران است می‌پردازند.

آیه 230 سوره بقره را که خواندیم خیلی به بحث ما ربط ندارد و به صورت استطرادی نکاتی را مطرح کردم. بحث محلل و شرایط آن است. محلل شرایطی دارد که در روایات وارد شده است و بعضی از این شرایط را می‌توان از آیه استفاده کرد. مثلاً این‌که عقد محلل باید عقد دائم باشد از آیه استفاده می‌شود و در روایات هم اشاره شده است. در آیه تعبیر ﴿فان طلّقها﴾ آمده است و در عقد متعه طلاق نیست. اما این‌که سایر شرایط را از آیه می‌شود استفاده کرد یا نه وارد نمی‌شویم چون بحث استطرادی است.

**ظن به ارتکاب گناه**

ادامه آیه چنین است: ﴿فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقیما حُدُودَ اللَّهِ﴾[[1]](#footnote-1) اگر گمان دارند که حدود الهی را می‌توانند رعایت کنند می‌توانند رجوع کنند. اولاً بحثی در مورد کلمه ظنّ هست که به چه معنا است. گاهی ظن به معنای علم به کار رفته است و گاهی به معنای ظن. در ذیل ﴿إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی‏ مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً﴾[[2]](#footnote-2) مفصل در مورد ظن صحبت کردیم و به نظر ما ظن جامع، ظن به معنای باور است. این باور گاهی به تناسبات حکم و موضوع و به تعدد دالّ و مدلول به معنای خصوص باور در مقابل علم و قطع قرار می‌گیرد و گاهی به تناسبات حکم و موضوع خصوص قطع می‌شود. این‌جاً ظاهراً همان معنای اولیه آن است و ﴿إِنْ ظَنَّا﴾ یعنی اگر اعتقاد راجح دارند چه اعتقاد

ظنی به معنای اصطلاحی چه اعتقاد یقینی، می‌توانند مراجعه کنند. البته ﴿إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقیما حُدُودَ اللَّهِ﴾ شرط صحّت تراجع نیست بلکه شرط جواز تراجح است. دو نفری که با هم ازدواج می‌کنند ولی می‌دانند که در این عقد حدود الهی را رعایت نمی‌کنند ازدواجشان باطل نیست ولی مرتکب گناه شده‌اند زیرا ازدواجی که منشأ حرمت شود گناه است.

مطلبی این‌جا مطرح که آیا اگر انسان می‌خواهد کاری انجام دهد که زمینه ایجاد گناه است، خود آن کار اشکال دارد یا خیر؟ در این تردیدی نیست که اگر بعداً آن گناه را مرتکب شود عذری ندارد ولی بحث این است که نفس این‌که ظن دارد کاری که می‌خواهد انجام دهد او را به گناه می‌اندازد، چه تأثیری در این‌جا دارد؟ به نظر می‌رسد مفهوم ﴿فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقیما حُدُودَ اللَّهِ﴾ این است که اگر ظن نداشته باشند گناه برایشان نوشته می‌شود. اگر مراد از گناهْ گناه واقعی است، ظن در آن دخالت ندارد و شخصی که گناه انجام می‌دهد چه قبلاً ظن داشته باشد چه نداشته باشد، گناه واقعی سر جای خود محفوظ است. به نظر می‌رسد که این‌جا گناه خاصی را می‌خواهد ثابت کند ولو شارع به خاطر ملاک واقعی ظن را واجب المراعاة می‌گیرد. نه به این معنا که اگر این ظن را مراعات نکردید صرفاً بر آن واقع مؤاخذه می‌شوید، بلکه خود این ظن را هم باید ملاحظه کنید و حکم آن نفسی طریقی است یعنی حکمی است که به ملاحظه واقع است ولی نفسی است یعنی خودش عقوبت دارد. این مطلبْ عام نیست. گاهی انسان احتمال می‌دهد که اگر فلان کار را بکند به گناه می‌افتد. اگر آن کار را انجام داد ولی به گناه نیفتاد، معصیتی نکرده و فقط از باب تجری است که بحثی دیگر است.

ظاهر آیه این است که گناهی را ثابت می‌کند که متوقف بر ظن است. یعنی جایی که این‌ها قبلاً دعوا کرده و چند بار طلاق داده‌اند و اگر بخواهند دوباره وارد زندگی جدید شوند ممکن است گناه و معصیت ایجاد شود، شارع مقدس اجازه نمی‌دهد که رجوع کنند یعنی رجوع تکلیفاً حرام است. اگر ظن ندارند که با ورود در خانه می‌توانند اقامه حدود الهی کنند بازگشتشان حرام تکلیفی است. افراد عادی که می‌خواهند زندگی کنند و احتمال می‌دهند گناه اتفاق بیفتد یا نیفتد، اشکالی ندارد که ازدواج کنند. ولی برای کسی که مراحل دو بار طلاق دادن و محلل را گذرانده است شارع مقدس می‌فرماید شما در صورتی شرعاً مجاز هستید مراجعه کنید که ظن داشته باشید که دیگر به گناه و معصیت نمی‌افتید و حدود الهی را اقامه می‌کنید و شرط جواز تکلیفی ازدواج مجدد بعد از محلّل ظنّ به این است. این شرط نوعی تکلیف نفسی می‌خواهد بیاورد، چون اگر مرادش صرفاً این است که واقع را منجّز کند، این‌جا ظن اصلاً در تنجیز واقع دخالت ندارد.[[3]](#footnote-3) [[4]](#footnote-4)

حدود جمع حد به معنای مرز است. یعنی باید مرزهای الهی را که شارع تعیین کرده است رعایت کنید.

حدودی که مربوط به این بحث باشد و معلوم نیست ناظر به جایی باشد که مثلاً احتمال می‌دهد و راحت برود شراب بخورد. در زندگی‌های نابسامان حدودها رعایت نشده است و زن یا شوهر کاری کرده که این زندگی به هم خورده است. البته روایتی در مورد خلع است که می‌گوید شوهرم خیلی خوب است ولی من دوستش ندارم و نمی‌خواهم به خاطر علاقه نداشتن به گناه بیفتم و نتوانم حدود الهی را رعایت کنم. یک باغ به عنون مهریه او بوده است، حضرت می‌فرمایند مهریه‌ات را برمی‌گردانی؟ می‌گوید بله و می‌گویند اولین طلاق خلع این طوری جاری شده است. گاهی ممکن است مسبوق به سابقه نباشد ولی چیزهایی هست که زمینه عدم اقامه حدود الله است مانند علاقه نداشتن. این‌جا بحث علاقه نداشتن نیست و بعد از آن همه کار دوباره شوهر سراغ این زن آمده است.

این آیه ریزه‌کاری‌های تفسیری زیادی دارد که نمی‌خواهیم به آن‌ها بپردازیم. تفسیر ابن عاشور بحث‌های مفصلی در این‌جا دارد و مطلب خیلی جالب توجهی درباره فاء تفریع دارد که فاء در فان طلّقها برای چه آمده است. من در این تفسیرها تفسیر ابن عاشور را خیلی پر مطلب دیدم. ممکن است مطلبش نقد و ایراد داشته باشد ولی حرف دارد. کسی است که فکر کرده و تقریباتی دارد که مراجعه به آن ضرر ندارد.

**آیه 231 سوره بقره**

﴿وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾.[[5]](#footnote-5)

در این آیه می‌فرماید اگر زن‌هایتان را طلاق دادید ﴿فبلغن اجلهنّ﴾ به اجلش رسیدند... اجل دو معنا دارد هم به معنای مدت و فاصله زمانی است و هم به معنای منتهای فاصله است. مفسران ﴿بلغن اجلهنّ﴾ را معنا کرده‌اند که این‌جا از باب مجاز مشارفت و عول به معنای قاربن اجلهنّ و نزدیک شدن پایان عده است. می‌فرماید اگر نزدیک پایان عده رسیدند در آخرین فرصت می‌توانید امساک به معروف یا تسریح به معروف کنید. قبلاً گذشت که بعضی این آیه را برای تفسیر ﴿الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ﴾ شاهد گرفته‌اند و اشاره کردیم که این دو آیه با هم فرق دارد. حاج آقا مفصل در بحثشان اشاره فرمودند که مراد از تسریح چیست و بستگی به متعلّقش دارد. اگر متعلق تسریح زن شوهردار باشد تسریح او طلاق دادن است و اگر متعلّق تسریح زن مطلّقه‌ای است که در عده رجعیّه است، تسریحش به ترک المراجعة حتی تنقضی العدة است. اگر متعلّقش زن مطلقه‌ای است که یا اصلاً عده نداشته است یا عده‌اش سپری شده و فعلاً در خانه شوهر است، تسریح باحسان یعنی اجازه دهند

که از خانه شوهر برود و تسریح تکوینی مراد است.

**تفاوت معنای امساک و تسریح در دو آیه**

با قرائنی که مفصل به آن پرداختیم ﴿الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ﴾ زن شوهردار است. در این آیه متعلق تسریح زن مطلّقه است و چون موضوعش مختلف است بنابراین هم معنای امساکٌ بمعروف فرق می‌کند و هم معنای تسریح. بعضی گفته‌اند چرا آن‌جا باحسان و این‌جا بمعروف فرموده است. پاسخ این است که این‌ها دو موضوع است که به هم ربطی ندارد. بعضی به این نکته توجه نکرده‌اند و گفته‌اند این‌جا بمعروف به کار برده است برای این‌که می‌خواسته نشان دهد احسان و معروف به یک معنا است. این دیگر از آن حرف‌ها است. چه انگیزه عقلایی‌ای در این جوری تعبیر کردن وجود دارد؟ این نکته بلاغی خاصی نیست که این‌جا به کار برده شود.

بعضی هم جور دیگری معنا کرده و گفته‌اند احسان امر مستحب و معروف واجب است. این‌جا بمعروف را آورده است تا بفرماید احسان که در آن آیه آورده مستحب است. این هم از آن حرف‌ها است. این‌جا به نظرم خلطی شده است. احسان دو معنا دارد، یکی نیکی کردن به غیر است یعنی چیزی که دیگری حق ندارد و انسان به او نیکی می‌کند و بخشش و فضل است مثلاً فقیر می‌گوید به من احسان کن. احسان الی الغیر خیلی وقت‌ها به معنای این است که طرف حق ندارد و من می‌خواهم به او کمک کنم. معنای دیگر احسان کار خوب کردن است. گاهی تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که مراد مطلق احسان باشد یعنی کار خوب اعم از این‌که واجب باشد یا مستحب، چنان‌که معروف هم همین طور است و گاهی اعم از واجب و مستحب است. ولی بعضی جاها به تناسبات حکم و موضوع هم معروف و هم احسان به معنای رعایت امر واجب شرعی است. در آیه شریفه قبل با توجه به ذیل آن ﴿وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً﴾ احسان به معنی رعایت حقوق زن است یعنی وقتی زن را رها می‌کنید باید حقوقش را تمام و کمال بدهید و این ذیل در واقع تفسیر بر باحسانٍ است که قبلاً گذشت.

معمولاً مصداق روشن احسان به غیر، مستحبات است و مثل این‌که خارج کردن موارد احسان استحبابی از تحت احسان الی الغیر، خروج فرد ظاهر آن است. ظاهر در احسان به غیر این است که امر مستحبی است و نمی‌شود آن را به امرهای واجب اختصاص داد. بنابراین این‌که ما می‌گوییم شما باید احسان کنید صحیح نیست چون در احسان باید نیست و ممکن است احسان داشته باشد و ممکن است نداشته باشد. باید در امور واجب است. بحث‌هایی که در بعضی کلمات مفسران وارد شده که چگونه احسان را با معروف حل کنیم ناشی از این است که موضوع دو آیه را یکی گرفته‌اند.

آیه سوره طلاق هم همین مطلب است. در سوره طلاق می‌فرماید: ﴿یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ

فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّة﴾[[6]](#footnote-6) و در آیه بعدی آمده است: ﴿فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾.[[7]](#footnote-7) معمولاً مفسران آن‌جا هم شبیه همین آیه معنا می‌کنند که هنگامی که نزدیک به نهایت طلاق رسید اگر خواستید مراجعه کنید باید به معروف باشد و اگر نخواستید مراجعه کنید بگذارید تمام شود. موضوع ﴿فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ در این‌جا دقیقاً موضوع آیه مورد بحث ما است و این همان ﴿فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ است. بنابراین این‌که در آن‌جا کلمه بمعروفٍ به کار رفته است هیچ شاهدی نسبت به آیه ﴿فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ﴾ نیست چنان‌که تفسیرش قبلاً گذشت.

**معنای ﴿فبلغن اجلهنّ﴾**

تنها بحث عمده مطلبی است که مرحوم آقای خویی دارند. من ندیدم در میان مفسران کسی غیر از مرحوم آقای خویی این‌جا ﴿فبلغن اجلهنّ﴾ را به معنایی که از آقای خویی نقل خواهیم کرد بگیرد. تا جایی که من دیدم همه ﴿فبلغن اجلهنّ﴾ را به معنای مجاز مشارفت و عول و به معنای قاربن اجلهنّ گرفته‌اند و بعضی هم ادعای اجماع کرده‌اند. حاج آقا از باب تمثیل می‌گفتند گاهی درباره کسی که در حال احتضار است می‌گوییم فلانی مرگش فرا رسیده است، نه این‌که مرده است بلکه یعنی مرگش نزدیک است. گاهی می‌گوییم فلانی بلند شو آفتاب زد یعنی نزدیک است که آفتاب بزند. این یکی از مجازهای شایع است. قد قامت الصلوة هم یکی از این نمونه‌ها است. ابن عاشور عبارتی را از مغنی نقل می‌کند که فعل چند معنا می‌تواند داشته باشد، وقوع فعل، قرب تحقق، اراده فعل و... این مطلب درستی است ولی عبارت مقنی خیلی بد است، می‌گوید فعل چند معنا دارد، گویا معانی در عرض هم هستند. معنای حقیقی فعل یعنی انجام شدن آن و همه معانی دیگری که ذکر می‌کند معنای مجازی است ولی مجازهای عرفی است و به تعبیر مرحوم آخوند قبول طبع دارد.

**کلام مرحوم آقای خویی**

مرحوم آقای خویی می‌فرماید معنای حقیقی ﴿فبلغن اجلهنّ﴾ را می‌گیریم و ﴿فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ یعنی اگر می‌خواهیدْ دوباره با او ازدواج کنید ﴿أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ یعنی ازدواج نکنید و بعد با توجه به این آیه، آیه ﴿فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ﴾ را تفسیر می‌کند. حاج آقا هم بحث‌هایی دارند که بیشتر در ذیل فرمایش آقای خویی، روی این محور است که این آیه شاهد بر آن آیه ﴿فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ﴾ نیست. بحث ایشان روی آیه ﴿فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ﴾ است و ابتدائاً روی این آیه بحث ندارند. ایشان می‌گویند ملازمه ای که آقای خویی بین معنای این آیه و آن

آیه گرفته است صحیح نیست و چون در مقام بیان همه جهات این آیه نبوده‌اند مقدار کمی در موردش بحث کرده‌اند.

ایشان ان قلت و قلتی را مطرح می‌کنند که ممکن است شخصی بگوید این‌جا ﴿فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ نمی‌تواند ناظر به بعد از تمام شدن عده باشد زیرا از طلاق که خارج شد مرد دیگر اختیاری ندارد تا زن را امساک کند و این باید در زمانی باشد که حق رجوع دارد. حاج آقا جواب می‌دهند که ﴿فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ قید بمعروفٍ دارد یعنی علی الوجه الشرعی. می‌فرماید یا علی الوجه الشرعی او را امساک کنید، یعنی بروید شرایط عقد و رضایت طرف را فراهم کنید - نگفته است امسکوهنّ علی الوجه الاطلاق زیرا امساک باید علی الوجه الشرعی باشد و وجه غیر شرعی که این‌جا نمی‌شود - یا سرحوهنّ بمعروف که طرف دیگرش است. سرحوهنّ یعنی همان چیزی که هست را ادامه دهید.

تصور می‌کنم که در مورد کلام مرحوم آقای خویی از جهات مختلف می‌شود بحث کرد. جهت اول این است که ایشان می‌فرماید باید ﴿فبلغن اجلهنّ﴾ را به معنای حقیقی بگیریم و وجهی ندارد که معنای مجازی بگیریم. وقتی همه مفسران بالاجماع معنای مجازی گرفته‌اند معنایش این است که ظهور کلام را به معنای مجازی می‌دانند. اصالة الحقیقة خودش اصلٌ برأسه نیست بلکه از این باب که ظهورساز است مطرح است. این‌که ما بخواهیم خلاف قول همه مفسّران و کسانی که متعرّض شده‌اند معنای خاصی بگیریم، علی القاعده باید با تمسک به اصالة الحقیقة باشد که خیلی مطلب واضحی نیست.

نکته دوم این که این آیه ادامه‌ای دارد که هم از نظر کلام مفسران و هم روایات مسلّم است که ناظر به پایان نگرفتن عده می‌باشد و آن ﴿وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا﴾ است. مرجع ضمیر ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ﴾ زنان مطلّقه‌ای هستند که هنوز عده‌شان تمام نشده و آخر عده هستند.

**روایات بحث**

من فقط یکی دو روایتش را می‌خوانم. این روایت در جامع احادیث الشیعة جلد 27 باب 44 با عنوان باب کراهة الرجعة بغیر قصد الامساک است. ایشان عنوان کراهت آورده که ما در روایت بحث خواهیم کرد که به نظر می‌رسد کراهت نیست. آن چه از روایات استفاده می‌شود این است که ضرار به قصد اضرار حرام است اما اگر به قصد اضرار نباشد و به قصد امساک هم نباشد و فرض کنید با هم توافق می‌کنند و فعلاً مصلحتی اقتضا کرده است، خیلی واضح نیست که از روایات استفاده شود. تکیه بیشتر در این روایات روی این است که به قصد اضرار حرام است.

روایت اول این است: روی البزنطی عن عبد الکریم بن عمرو عن الحسن بن زیاد عن أبی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی للرجل أن یطلق امرأته ثم یراجعها ولیس له فیها حاجة ثم یطلقها فهذا الضرر الذی

نهی الله تعالی عنه إلا أن یطلق ثم یراجع وهو ینوی الامساک.[[8]](#footnote-8) این‌ها بحث‌های سندی، متنی و فقه الحدیثی دارد و من فعلاً فقط می‌خواهم روایاتش را بخوانم.

مراد از ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً﴾ مراجعه است و بنابراین مرجع ضمیر هنّ زن مطلّقه‌ای است که هنوز از عده خارج نشده است. آقای خویی توجه به ادامه روایت نکرده است. اگر زنانی که طلاق داده شده‌اند اجلشان سپری شده باشد، دیگر تمام شده است و بحث مراجعت مطرح نیست. همین خصوصیات تعیین می کند که معنایش حقیقی است و آن مقدمه برای ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً﴾ است. اصلاً می‌گوییم چرا با وجود ﴿فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْریحٌ بِإِحْسانٍ﴾ این تکرار شده است؟ ما که می‌گفتیم این‌ها دو مفهوم دارد ولی آن‌هایی که این‌ها را یک مفهوم گرفته‌اند می‌گویند علت تکرار این است که مقدمه برای ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً﴾ است با توجه به این‌که چیزی که مطرح بوده این است که آخرهای عده مراجعه می‌کردند که مدت طولانی‌تری زن را اذیت کنند و در بلا تکلیفی بماند.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. سوره بقره، آيه 230. ﴿فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقيما حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُها لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره یونس، آيه 36. ﴿وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني‏ مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-2)
3. پاسخ سؤال: اینجا ارشادی خاص نیست و احتمال ارشادی بودن ندارد. ظن دخالت در آن حکم ارشادی ندارد. اگر شک داشته باشد حکم ارشادی وجود ندارد. آیه اشاره به این دارد که اگر واقعاً شما به معصیت افتادید معذور نیستید. در معذور نبودن در اثر مخالفت واقعیه ظن دخالت ندارد. [↑](#footnote-ref-3)
4. پاسخ سؤال: آیه قرآن میفرماید اگر احتمال کم بدهد اشکال ندارد. بنابراین احتمال موهوم به عدم اقامه مانعی ندارد. اصلاً ظن به معنای علم نیست. مفسران هم در ذیل این گفتهاند که ظن اینجا به معنای واقعی خودش است و هیچ وجهی ندارد که ظن را به معنای علم بگیریم. باور داشتن اعم از باور یقینی و باور ظنی است. یعنی از پنجاه درصد که بالا رفت ظن است، چه هفتاد درصد باشد چه هشتاد درصد و چه صد در صد. میخواهم بگویم که ظن اینجا نوعی حکم تعبدی است و صرفاً ارشادی نیست. یک حکم خاص شرعی است و مانعی هم ندارد که حکم شرعی در خصوص این مورد باشد. به عنوان واجب غیری نمیگیریم. واجب نفسی طریقی اشاره به همان بود که به بحث مقدمه حرام و... نکشانید. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره بقره، آيه 231. ﴿وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره طلاق، آيه 1. ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْري لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً﴾ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره طلاق، آيه 2. ﴿فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً﴾ [↑](#footnote-ref-7)
8. جامع احادیث الشیعه، سید حسین بروجردی، ج27، ص185. فقيه ٣٢٣ ج ٣ - وروى البزنطي عن عبد الكريم بن عمرو عن الحسن بن زياد عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي للرجل أن يطلق امرأته ثم يراجعها وليس له فيها حاجة ثم يطلقها فهذا الضرر الذي نهى الله تعالى عنه إلا أن يطلق ثم يراجع وهو ينوى الامساك. [↑](#footnote-ref-8)